

ابعاد گم‌شده معنا در نشانه‌شناسی روایی کلاسیک

نظام معنایی تطبیق یا رقص در تعامل

مرتضی بابک معین



به نام خدا

ناشر برگزیده

هفدهمین، بیستمین، بیست و دومین،
بیست و سومین و بیست و چهارمین
نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

ابعاد گم‌شدهٔ معنا
در نشانه‌شناسی روایی کلاسیک
«نظام معنایی تطبیق یا رقص در تعامل»

مرتضی بابک معین



۱۳۹۶

ابعاد گم‌شده معنا در نشانه‌شناسی روایی کلاسیک

«نظام معنایی تطبیق یا رقص در تعامل»

نویسنده: مرتضی بابک معین

چاپ نخست: ۱۳۹۶

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی: انتشارات علمی و فرهنگی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه
حق چاپ محفوظ است.



انتشارات علمی و فرهنگی

اداره مرکزی و مرکز پخش

خیابان نلسون ماندلا (افریقا)، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچه کمان،

پلاک ۲۵؛ کدپستی: ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق پستی: ۹۶۴۷-۱۵۸۷۵

تلفن: ۷۰-۸۸۷۷۴۵۶۹؛ فکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲

تلفن مرکز پخش: ۲۹-۸۸۶۶۵۷۲۸؛ تلفکس: ۴۵-۸۸۶۷۷۵۴۴

www.elmifarhanghi.ir

www.ketabgostarco.com

info@elmifarhanghi.ir

info@ketabgostarco.com

سرشناسه: معین، مرتضی بابک، ۱۳۴۲ -

عنوان و نام پدیدآور: ابعاد گم‌شده معنا در نشانه‌شناسی روایی کلاسیک؛

«نظام معنایی تطبیق یا رقص در تعامل» / مرتضی بابک معین.

مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: هشت، ۲۷۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۶-۳۳۱-۰

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

موضوع: لاندوفسکی، اریک -- نقد و تفسیر

Landowski, Eric -- Criticism and Interpretation

موضوع: نشانه‌شناسی Semiotics

موضوع: نشانه‌شناسی -- فلسفه Semiotics -- Philosophy

موضوع: گفتمان discourse analysis

شناسه افزوده: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی Elmi - Farhanghi Publishing Co.

رده‌بندی کنگره: ۲۱۳۹۵ الف ۱۶/۹۹۹ P

رده‌بندی دیویی: ۳۰۲/۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۴۹۹۰۲۰

فهرست مطالب

فصل اول: نظام معنایی تطبیق یا رقص در تعامل	۱
مقدمه	۱
چهار نظام معنایی	۲۰
از برنامه‌مداریت تا مجاب‌سازی، راهبرد و استراتژی	۲۱
چالش در نظام مجاب‌سازی	۲۶
مسئله مرز میان برنامه‌مداریت و مجاب‌سازی	۲۸
«قاعده و نظم» در بطن «بی‌قاعدگی»	۳۰
دو گونه «برنامه‌مداریت»	۳۳
دو گونه «انگیزه»	۳۵
نظام معنایی تطبیق و دو شکل «حساسیت»	۳۷
خطرهای «احتمالی» و خطرهای «حتمی»	۴۲
مسئله زاویه دید و نمود زمانی	۴۴
نظام «تصادف»	۴۷
دو شکل شانس و اقبال	۵۰
ارتباط نحوی بین نظام‌های معنایی و مسئله «خطر»	۵۳
پیاده‌سازی نظام‌های معنایی در حوزه «جنگ»	۶۰
ماگنیزیم «امنیت» در سطح پراگماتیک، مینیمم «معنا» در سطح نمادین	۶۳
خوانش مکالمه و گفت‌وگو با نظام‌های معنایی	۶۷

- ۷۵ «تعامل» یا «برخورد تصادفی موقعیت‌ها».....
- ۸۲ دو نظام معنا دادن به جهان، جهان به مثابه «متن»، جهان به مثابه «تجربه زیسته».....
- ۸۴ دو فرایند متفاوت معنا دادن به جهان
- ۸۷ جهان به مثابه «متن»، جهان به مثابه «تجربه زیسته»
- ۹۴ ژولین سورل، «نظاره گر خوانشگر»؛ گولیا دکین، «نظاره گر احساسی».....
- ۹۷ مکان‌های «خوانش شناختی» و مکان‌های «تجربه زیسته».....
- ۱۰۰ کارایی نظام معنایی «تطبیق» مبتنی بر «تعادل ناپایدار» در مدیریت شرکت‌ها.....
- ۱۰۱ مسئله خطر و مفهوم استراتژی
- ۱۰۳ عدم کارایی برداشت کلاسیک از مفهوم استراتژی.....
- ۱۰۵ گذر از نظم به آشوب
- ۱۰۹ بین نظم و بی‌نظمی، «خودسازماندهی» مبتنی بر «تطبیق»
- ۱۱۲ به سوی درک تازه‌ای از مفهوم استراتژی
- ۱۱۶ محک دیگری، راهی برای گشودگی به «نظام تطبیق»
- ۱۲۵ نظام‌های اجتماعی و نظام‌های معنایی
- ۱۲۶ جامعه و مسئله فضا‌مندی
- ۱۲۸ فضای اجتماعی و تقسیم‌بندی‌های نهادینه‌شده
- ۱۳۰ مسئله معنا دادن به مکان، نظام‌های اجتماعی و نظام‌های معنایی.....
- ۱۳۶ دفاع از مفهوم «جسارت» با تکیه بر نظام‌های معنایی
- ۱۴۳ نظام‌های معنایی و اشکال آموزشی
- ۱۴۷ مسئله «استفاده»ی مبتنی بر «برنامه‌مداریت» و «پراتیک» مبتنی بر «تطبیق».....
- ۱۴۸ از «چیز» به «ابژه»
- ۱۵۲ از «استفاده» تا «پراتیک».....
- ۱۵۶ اشکال تعامل
- ۱۵۹ تبیین خلق زبان شاعرانه: نثر «استفاده» از زبان و شعر نتیجه «پراتیک» شاعر با زبان
- ۱۶۲ لغزش مهارشده و مسئله خلق زیبایی در شعر
- ۱۶۶ تشخیص چهار نظام فضایی با تکیه بر نظام‌های معنایی
- ۱۶۷ نظام مکانی «شبکه»ای.....
- ۱۷۰ مکان به مثابه «بافتاری پیوستار».....
- ۱۷۴ مکان به مثابه فضایی حلزونی و چرخان.....
- ۱۷۷ مکان -ورطه

فصل دوم: مسئله هویت و تعامل خود با دیگری.....	۱۸۳
مقدمه.....	۱۸۳
استراتژی های برخورد گروه مرکزی مرجع با گروه دیگری غیر.....	۱۸۶
شبیه سازی هویتی.....	۱۸۷
طرد هویتی.....	۱۹۰
مسئله تولید تفاوت.....	۱۹۱
تفکیک هویتی (نوستالژی و خاطره با هم بودن).....	۱۹۵
پذیرش هویتی.....	۱۹۸
شکل گیری چهار سبک زندگی در تعامل با گروه مرکزی مرجع.....	۲۰۲
سبک زندگی اسنوب.....	۲۰۴
سبک زندگی داندی.....	۲۰۴
سبک زندگی خرس.....	۲۰۵
سبک زندگی آفتاب پرست.....	۲۰۵
ویژگی های مشابه و متفاوت چهار سبک زندگی.....	۲۰۶
تفاوت دو «نظام سلیقه» در سبک های زندگی خرس و اسنوب.....	۲۰۸
مسئله «اغراق» در سبک های زندگی خرس و داندی.....	۲۱۰
سبک زندگی سگ مبتنی بر اعتقاد به «جهان لازم» و سبک گربه مبتنی بر «جهان محتمل».....	۲۱۳
مسئله هنجار در نظام های نشانه ای.....	۲۲۱
هنجار عینی و هنجار ارزشی.....	۲۲۳
نیروهای مرکز مدار و مرکز گریز رمزگان های نشانه ای.....	۲۲۵
مسئله هنجارها و کاربرد صحیح.....	۲۲۹
پدیده های امنیت و عدم امنیت نشانه ای.....	۲۳۱
عکس العمل در مقابل عدم امنیت نشانه ای.....	۲۳۳
خاموشی نشانه ای.....	۲۳۳
بیش تصحیحی نشانه ای.....	۲۳۵
تلافی نشانه ای.....	۲۳۷
سردرگمی نشانه ای.....	۲۳۹
چهار سبک زندگی و پدیده های امنیت و عدم امنیت نشانه ای.....	۲۴۰
همسویی و ناهمسویی استراتژی های رفتاری گروه مرکزی مرجع با دیگری مغلوب و چهار	
سبک زندگی.....	۲۴۳

۲۴۷.....	وجوه متفاوت «حضور» و «غیاب» سوژه در مکان و زمان و مسئله جابه‌جایی و سفر
۲۵۰.....	چهار گونه جابه‌جایی
۲۵۱.....	رهگذر برنامه‌مدار (توریست)، نظام «غیاب» در مکان
.....	رهگذر مسئول (بیزینس‌من) - نظام «نه» - حضور» در مکان و مسافر آزاد (زیبایی‌شناس) -
۲۵۱.....	نظام «حضور» در مکان
۲۵۴.....	مسافر کنجکاو (قوم‌شناس) - نظام «نه» - غیاب» در مکان
۲۵۵.....	مقوله «پیوست به» و «گسست از» «اینجا» و «آن»
۲۵۷.....	ارتباط چهار سبک زندگی با وجوه متفاوت «حضور» و «غیاب» در مکان و زمان
۲۵۹.....	نتیجه‌گیری
۲۶۵.....	کتابنامه

فصل اول

نظام معنایی تطبیق یا رقص در تعامل

مقدمه

نشانه‌شناسی از دهه هشتاد به بعد به سوی دورنمایی پدیدارشناختی چرخش پیدا می‌کند. در واقع، از منظر نشانه‌شناسانی که همچنان پایبند اصول سفت‌وسخت ساختارگرایی هستند، تنها روش ممکن برای کشف معنای گفتمان تجزیه و تحلیل تولیدات آشکاری است که از خلال آن‌ها معنا خود را ظاهر می‌کند، که از میان این تولیدات معنادار متن کلامی مهم‌ترین است. به همان اندازه که این نگاه به معنا علمی می‌نماید، برای این دسته از نشانه‌شناسان، پرسش در خصوص الزامات هستی‌شناختی تجربه‌ای انتزاعی، که در برخوردی حسی با جهانی که گاه معنی می‌دهد و گاه بی‌معنی است ظاهر می‌شود، عجیب و حتی بیهوده به نظر می‌رسد. به‌رغم کوشش‌هایی که انجام می‌شود تا این واژه‌ها وارد دایره لغات حوزه نشانه‌شناسی شوند، هنوز در مقابل واژه‌هایی مانند «حضور»، «تجربه»، «تن»، «امر حسی» و «امر زیسته» مقاومت می‌شود. شاید دلیل اصلی این مقاومت این است که اساساً از نظر نشانه‌شناسی کلاسیک

روایی این واژه‌ها با الزامات تجزیه و تحلیل متنی مناسبتی ندارند. اما مسئله اینجا است که این نگاه متن‌محور که تنها بر متن متمرکز می‌شود سبب می‌شود طرف‌داران رویکرد ساختارگرایی به متن از سایر جریان‌ها و نحله‌های نشانه‌شناسی، خصوصاً از نحله نشانه‌شناسی پیرسی^۱ که به دنبال ساخت نظریه معنا در کلی‌ترین وجه آن است، فاصله بگیرند. البته باید به این مهم توجه کرد که اندیشه آغازین گرماس^۲ نیز اندیشه در خصوص معنا به شکل کلی آن بوده است. در واقع، گرماس در همان کارهای آغازین خود تنها دل‌مشغول معنای متن نبوده است، بلکه پرسش اساسی او «معنای فعالیت‌های انسانی»، «معنای تاریخ» یا، به زبان ساده‌تر، خود «معنی زندگی» بوده است (گرماس، ۱۹۶۶: ۵؛ گرماس، کورتز، ۱۹۷۹: ۲۴۵). هدف گرماس در معناشناسی ساختارگرایی^۳، که اولین اثر او است، بازتعریف معناشناسی و طرح نظریه‌ای جامع بود که بتواند محدودیت‌های رویکرد زبان‌شناختی را پشت سر بگذارد و افق‌های بازتری را بر آن بگشاید، افق‌های انسانی که در جهان «حضور» دارد و پیوسته «مورد هجوم معناهایی که از هر طرف به او روی می‌آورند واقع می‌شود» (گرماس، ۱۹۶۶: ۸). به هر شکل، برای او، از همان آغاز، «شرایط هستی‌شناختی» انسان‌ها مورد نظر بوده است. اما مسئله این است که با توجه به عنوان جانی کتاب، یعنی پژوهش روش، گرایش روش‌شناختی و علمی اثر سبب می‌شد گرماس با دقت و وسواس زیاد مانع شود که گفتمان او رنگ‌وبوی امپرسیونیستی، روان‌شناختی و انتزاعی به خود بگیرد و از نگاه علمی و روش‌شناختی خود بازماند. می‌دانیم نشانه‌شناسی ساختارگرا برای اینکه خود را به مثابه نظریه‌ای علمی و روشی عملی معرفی کند باید موضوع خود، یعنی معنا، را به مثابه «موضوعی علمی» در نظر بگیرد و با روشی اثباتی به آن پردازد. این مسئله سبب شد نشانه‌شناسی به جای

1. Peirce

۲. Greimas: بنیان‌گذار نشانه‌شناسی مکتب پاریس.

3. *Sémantique structurale*

تأکید بر اندیشه کلی در خصوص «معنی زیسته»، بر اندیشه در خصوص معنای آشکار شده در متن صحه بگذارد، نگاه تقلیل گرایانه ای که چند دهه با نشانه شناسی باقی ماند و آن را به یکباره و برای مدتی طولانی از خود «زندگی» جدا کرد. این گونه بود که نشانه شناسی سرشتی علمی پیدا و خود را به مثابه روشی علمی تعریف کرد. اما هم زمان از پرداختن به پرسشی بنیادین بازماند، پرسش در خصوص این مهم که چگونه، در چه شرایطی و با چه روش هایی حضور ما در جهان معنا می دهد.

آنچه نشانه شناسی با دورنمای پدیدار شناختی دنبال می کند، دورنمایی که مورد نظر کتابی است که در دست دارید، برگشت به همان پرسش آغازین است، یعنی برگشت به «معنی زندگی»، زیرا باور بنیادینی که این چرخش روش شناختی مطرح می کند این است که اساساً این دو واژه، یعنی علم و زندگی، که باور معمول آن ها را در تضاد با یکدیگر قرار می دهد، می توانند به هم پیوند بخورند. اساساً بُعد هستی شناختی و «تجربه زیسته» ای ما می تواند، هم به مثابه مضمون اندیشه و هم به مثابه ماده مفهوم سازی، موضوع رویکردی موشکافانه، علمی و نشانه شناختی قرار گیرد. البته هر چند مفاهیم مطرح شده دارای معانی ضمنی فلسفی هستند، نشانه شناسانی که به این چرخش پدیدار شناختی تمایل دارند به مثابه نشانه شناس به آن ها می پردازند و نه از منظر یک فیلسوف. در واقع، این نشانه شناسان، بدون اینکه به دنبال زیر سؤال بردن و به نوعی باطل کردن اصول اساسی نشانه شناسی ساختارگرا باشند، بر آن اند که با دوباره مطرح کردن ابعاد گمشده معنا هدف اصلی گرماس، یعنی پرداختن به «معنی زندگی»، را دنبال کنند. گرماس خود بارها این مسئله را که نشانه شناسی باید «دوباره احیا شود» تکرار کرد (ژنیناسکا، ۱۹۹۷: ۴۲). در واقع، نشانه شناسان با تأکید بر همین هدف اولیه و با پشت سر گذاشتن موانعی که سبب خفه کردن قابلیت های این دیسپلین شده بود سعی کردند نشانه شناسی را در گیر خود زندگی کنند.

جالب این است که یکی از موانع اصلی در برابر عملی کردن این هدف جمله کلیدی و معروف گرماس، یعنی «خارج از متن هیچ رستگاری‌ای وجود ندارد»^۱ بود. درواقع، این جمله سبب دامن زدن به برداشت‌های نادرستی از موضوع نشانه‌شناسی شد، برداشت‌هایی که هنوز بعد از سپری شدن چند دهه کم‌وبیش به قوت خود باقی مانده‌اند. گرماس این جمله را در یک کنفرانس ادبی به زبان می‌آورد، و منظور او از این جمله این بوده است که شنوندگان خود را دعوت کند با خود منطقی باشند، و به جای مطالعه پارامترهای اجتماعی، احساسی و روان‌شناختی در تفسیر متن، تنها و تنها بر روی خود متون ادبی تمرکز کنند. اما این جمله سبب سوء تعبیرها و سوء تفاهم‌های بسیاری می‌شود، به گونه‌ای که آن را حکم مسلمی فرض می‌کنند که دو حوزه را از هم جدا می‌کند، از یک سو حوزه «متن»، متن کلامی و ترجیحاً متن نوشتاری، که حوزه دلخواه نشانه‌شناسان کلاسیک است، و از سوی دیگر حوزه ممنوعه‌ای به نام «بافت»، یعنی جامعه، تاریخ، واقعیت، و خود زندگی، که از منظر آن‌ها نشانه‌شناس به هیچ وجه نباید بر آن‌ها تمرکز کند. درواقع، مشکل اساسی این است که اینجا موضوع تجربی و موضوع شناخت با یکدیگر قاطی می‌شوند. اگر «متن» موضوع تجربی مورد علاقه نشانه‌شناسان است، باید به این مهم توجه کرد که موضوع شناخت دیگر متن نیست، بلکه موضوع شناخت خود معنی است، زیرا معنی را نباید گنجی دانست که در فضای بسته متن پنهان شده است، گنجی که نشانه‌شناس باید زحمت کشف و بیرون آوردن آن را، برای تملک آن، بر خود هموار کند. باید به این مهم دقت کرد که اساساً یک گفتمان تولیدشده (خواه کلامی و خواه غیر کلامی) بسته به روشی معنی می‌دهد که طرف‌های درگیر در ارتباط با آن معنی موقعیتی را که فعالیت گفته‌پردازی^۲ در آن شکل گرفته است می‌سازند. تجزیه و

تحلیل نشانه‌شناس نمی‌تواند به معنایی که تنها برآمده از ساختارهای ذاتی و درونی متن است محدود شود. درواقع، از وقتی به این مهم توجه کردیم که اساس آن چیزی است که در امر زیسته خود خوانش می‌گذرد (خوانش به مثابه عملیات دادن معنی به هر موضوع)، بر این مهم صحه گذاشته‌ایم که این شرایط و موقعیت‌های خود فعل خوانش است که موضوع اصلی توصیف‌ها و تجزیه و تحلیل‌های نشانه‌شناسی به حساب می‌آید و نه معنای برآمده از ساختارهای درون‌متنی.

طرف‌داران نشانه‌شناسی استاندارد به بهانه این‌که بُعد مبتنی بر تجربه زیسته و حسی معنی برآمده از موضوعات نشانه‌شناسی به تضادهای مقوله‌ای مطرح در نشانه‌شناسی روایی کلاسیک که به راحتی قابل دریافت هستند تقلیل پیدا نمی‌کند، و همچنین به این بهانه که این بُعد حسی نمی‌تواند با الگوهای تعریف‌شده دستور زبان روایی مفصل‌بندی شود، آن را رد می‌کردند. آن‌ها معتقد بودند که تجربه زیسته و حسی، از آنجا که ویژگی عینی و اثباتی نظام نحوی - معنایی روایی کلاسیکی را ندارد (ویژگی‌ای که امکان لحاظ کردن کنش‌ها و احساسات را در قالب تجزیه و تحلیل‌های متنی فراهم می‌کند)، به شکل عینی غیر قابل توصیف است.

اینجا با پارادوکس جالبی روبه‌رو می‌شویم، زیرا اتفاقاً هیچ چیز به اندازه ویژگی‌های پلاستیکی و ریتمیک و، در یک کلام، ویژگی‌های ادراکی - حسی که به موضوعات متفاوت نشانه‌شناختی مانند یک قطعه موسیقی، سیل موج جمعیت، تغییر حالات یک چهره، یا حالات بدنی کسی در جریان یک مکالمه معنی می‌دهند به نظر مادی، عینی، و ساختارمند نیست. البته بدیهی است که آنچه می‌بینیم، می‌شنویم و یا حس می‌کنیم به گونه‌ای که واژه‌ها، جمله‌ها و متن‌ها معنا می‌دهند معنای نمی‌دهند، اما به هر شکل آن‌ها می‌توانند شکلی از اشکال ارتباطی، رودررو و تن‌به‌تنی باشند که بر ما تأثیر می‌گذارند. این‌که معنای آن‌ها را در قالب معنای واژه‌ها ندانیم، نباید سبب شود که فکر کنیم معنای

حس شده برآمده از آن‌ها هیچ قاعده‌ای را دنبال نمی‌کند. از این رو، نباید این گونه بیندیشیم که اصول و قواعد کار کردی آن‌ها تنها به صورت شهودی قابل توصیف است و هیچ شکل شناختی دیگری قادر به توصیف آن‌ها نیست.

به هر شکل، معنی برآمده در این شکل از ارتباطات، که به «حضور» ما و آن دیگری در مقابل ما (شخص یا چیز) برمی‌گردد، معنی «حضور» که اولین عنصر «معنی زندگی» است، آن چنان قوی و مسلم است که هیچ نشانه‌شناسی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد.

بعد اساسی تجربه ادراکی - حسی، جدا از حوزه هنر و آثار هنری، در سایر حوزه‌هایی که به نظر حوزه‌های استدلالی، نظری و منطقی هستند نیز مطرح می‌شود.

برای مثال، حوزه سیاست را در نظر بگیریم. از آنجا که افراد سیاسی و دولتمردان پیوسته در حال سخن گفتن و نوشتن هستند، معمولاً گفتمان‌های کلامی و شفاهی آن‌ها به مثابه متونی عینی و تولید شده تجزیه و تحلیل می‌شوند. ابتدا مفاهیم ایدئولوژیک، نظری، برنامه‌ها، پروژه‌ها، اهداف و سایر موارد مفهومی آن‌ها بر اساس متن تولید شده استخراج می‌شود، سپس ترفندهای استدلالی و استراتژی‌های مجاب‌سازی تجزیه و تحلیل می‌شوند. اخیراً با توجه به این مسئله که گفتمان‌های سیاسی به همان اندازه که با داشتن ویژگی استدلالی و منطقی قابلیت و توانایی شناختی ما را درگیر می‌کنند به همان اندازه نیز قابلیت حسی و احساسی ما را نشانه می‌روند، هیجانات و احساساتی که این گونه از گفتمان‌ها تولید می‌کنند نیز مورد توجه قرار گرفته‌اند. باید به این مهم توجه کرد که بعد از کتاب نشانه‌شناسی احساسات^۱ اثر گرماس و ژاک فونتانی^۲، احساسات^۳ بعدی در نظر گرفته شد که می‌تواند، مانند

1. *Sémiotique des passions*

2. Jacques Fontanille

3. *Passions*

بعد کنشی، مورد تجزیه و تحلیل مُدالی^۱ قرار بگیرد و اسمی به آن داده شود و تعریف پذیر باشد (مانند احساس یأس، که از منظر مدالی می توان این تعریف را برای آن در نظر گرفت: کسی احساس یأس می کند که خود را «جدا» و گسسته از «موضوع ارزشی» که «میل» و خواست آن را داشته است می یابد، موضوع ارزشی که آن را «بایسته» و شایسته خود می دیده است)^۲. اما مسئله اینجا است که پیش فرض خود امر احساسی بعد دیگری است که در سطح عمیق تر، یعنی سطح امر زیسته، وجود دارد، که به آن بعد «امر حسی»^۳ گفته می شود، بعدی که از منظر نشانه شناسی با دورنمای پدیدارشناختی با تکیه بر اصل «توانش ادراکی - حسی»^۴ قابل تجزیه و تحلیل است، توانشی که هرگز در نشانه شناسی کلاسیک روایی از آن حرفی به میان نمی آید.

امروزه دولتمردان و سیاستمداران، به دلیل حضور دائمی در رسانه ها، تبدیل به سوژه هایی آشنا برای ما شده اند، آن سان که برای مثال همان گونه که دوستان و نزدیکان خود را ارزیابی و قضاوت می کنیم آن ها را نیز مورد ارزیابی و قضاوت قرار می دهیم. اگر برخی از دولتمردان مورد تحسین ما قرار می گیرند و برخی دیگر خشم و نفرت ما را برمی انگیزند، نباید آن را صرفاً به موضع گیری سیاسی آن ها در قبال مسئله ای خاص نسبت داد. این احساس را می توان به همان میزان به جریان ادراکی - حسی نسبت داد که بین دو حضور در گیر در ارتباط شکل می گیرد، جریانی که از شیوه رفتاری، هیبت، ریتم و لحن و صدای این سوژه ها نشئت می گیرد یا، در یک کلام، به «حضور جسمی» آن ها، که خود بیانگر نوعی «هستی - در - جهان»^۵ است، مربوط می شود. در واقع،

۱. منظور از «مدال» افعال «خواستن»، «بایستن»، «توانستن» و «دانستن» است.

۲. لازم به یادآوری است که در بحث مربوط به مدالیه سوژه ها با افعالی مانند «خواستن»، «بایستن»، «توانستن» و «دانستن» که بر سر افعال «انجام دادن» و «بودن» می آیند تعریف می شوند.

3. Le sensible

4. Compétence esthétique

5. Etre-au-monde

روشی که با آن استدلال‌ها و ترفندهای گفتمانی آن‌ها را می‌فهمیم و مورد قضاوت قرار می‌دهیم، و حتی میزان همراهی احساسی ما با آن‌ها، می‌تواند به آنچه رودرروی شخص آن‌ها، مستقیم و به شکل بلافصل، حس می‌کنیم بستگی داشته باشند.

در گذشته، برای یک شهروند معمولی سیاست در حد وسیعی فضای گفتمان‌های انتزاعی و شناختی محسوب می‌شد، فضایی که در آن برای مثال دولتمردان و روزنامه‌نگاران گفتمان‌های خود را در خصوص مباحث متفاوت سیاسی، اجتماعی، انتقادی و غیره تولید می‌کردند. اما امروزه روش دیگر زیست سیاسی نیز در حال تثبیت است که در آن به این حوزه دیگر صرفاً به مثابه حوزه‌ای که در آن اشخاص به طرح «روایی» واقعیت‌های عینی در قالب گفتمان‌های انتزاعی می‌پردازند نگاه نمی‌شود، بلکه به جای چنین برداشتی، این نگرش جدید سیاست را فضای ارتباط و تعامل بیناسوژه‌ای زیسته در «اینجا- الان»، به لطف عمل گفته‌پردازی، می‌داند که با میانجیگری رسانه‌ها «هم - حضوری» ادراکی - حسی سوژه‌هایی را که سخن می‌گویند و سوژه‌هایی را که آن‌ها را می‌بینند یا می‌شنوند ایجاب می‌کند. این گونه تعاملی در لحظه بین دو طرف درگیر در تعامل زندگی می‌شود، و از آنجا که این گونه تعاملی مبتنی بر حضور و جریان ادراکی - حسی است، که در آن طرف دریافت‌کننده با سوژه‌های زنده با گوشت و استخوان ارتباط برقرار می‌کند، تعاملی ژرف به حساب می‌آید. از همین رو، برای برقراری چنین تعاملی، بسیاری از سیاستمداران خود را پشت آن فضای انتزاعی و شناختی پنهان نمی‌کنند و یا با فاصله از طرف مقابل تعامل صرفاً برای او «داستان روایت»^۱ نمی‌کنند. درواقع، آن‌ها فراتر از آن گفتمان عینی و انتزاعی به دنبال برقراری تعاملی زنده و پویا با طرف مقابل خود هستند،

۱. در ادامه و در بخش‌های بعدی به تفاوت بین «روایت» و «تجربه» به شکل موشکافانه‌ای خواهیم پرداخت.

تعاملی مبتنی بر «تجربه زیسته»^۱ و ناشی از «هم - حضوری»^۲ دو طرف تعامل، یکی در مقابل دیگری.

به هر شکل، سیاست، که قلمرو گفتمان‌های انتزاعی، با حساب و کتاب و مبتنی بر عقلانیت خشک و منطقی سفت و سخت است، گرایش می‌یابد در سطح رویی‌تری که در آن بُعد هستی‌شناختی تعامل خود با دیگری را زندگی می‌کنیم مطرح شود، سطحی که در آن این بُعد هستی‌شناختی به شکل تأیید یا نفی دیگری خود را آشکار می‌کند.

برای روشن شدن مسئله، می‌توان مثالی ملموس آورد. در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در سال ۲۰۰۷، دو کاندیدا در برنامه‌ای تلویزیونی به مباحثه و مناظره سیاسی می‌پردازند. شیی که این مناظره پخش شد، بسیاری از تماشاگرانی که همچنان برای انتخاب نماینده خود دچار شک و تردید بودند بالاخره دست به انتخاب زدند. این انتخاب صرفاً بر اساس احساس همدلی یا، برعکس، احساس خصومتی که تضاد جریان ادراکی - حسی مبتنی بر حضور هر یک از دو رقیب در برابر یکدیگر، در مقابل مجریان برنامه و در مقابل دوربین (یعنی مردم) به شکل بی‌واسطه در آن‌ها به وجود آورد صورت گرفت. به هر شکل، آن گونه که نظر سنجی‌ها در برخی کشورها نشان می‌دهند، به همان اندازه که گفتمان‌های «روایی»، انتزاعی و شناختی که سیاستمداران با توسل به آن‌ها به معرفی برنامه‌های خود، دورنمای خود از آینده و تحلیل و تفسیر جریان‌ات روز می‌پردازند کم‌وبیش ارزش مجاب‌سازی خود را از دست داده‌اند تعامل مبتنی بر «تجربه زیسته» و ناشی از «هم - حضوری» دو طرف تعامل قابلیت ترغیب و بسیج بیشتری پیدا کرده‌اند.

البته جدا از حوزه سیاست می‌توان این تعامل مبتنی بر هم - حضوری و جریان ادراکی - حسی را در بسیاری از حوزه‌های دیگر، به خصوص در حوزه تبلیغات، مطالعه کرد.

اما مسئله اساسی این است که فراتر از «روایت» کردن چیزها که می‌تواند صرفاً معنایی شناختی و بافاصله را سبب شود یا، به تعبیر دیگر، جدا از معنایی که از هر آنچه روایت و تعریف می‌شود حاصل می‌شود، گاه در برابر دیگری، در برابر یک شاهکار معماری، یا حتی در مقابل یک منظره، خود را مسحور حضور معنی‌ای می‌بینیم که ما را به شدت فرا می‌گیرد، و هر چند از هیچ گفتمان برساخته و روایتی نشئت نمی‌گیرد، بی‌واسطه و مستقیم به شهود ما تحمیل می‌شود. روایت از این «معنی»، که به مثابه «تجربه زیسته» قلمداد می‌شود، چیزی نمی‌گوید و اساساً نمی‌تواند آن را روایت کند. اگر قرار باشد روایت آن را روایت کند، باید آن را تا حد نظام معنایی عینی، متنی و قابل «خوانش» و یا، آن گونه که گرماس می‌گفت، «کاغذی» فرو بکاهد. اما همه مسئله این است که چنین نظام معنایی عینی و متنی‌ای نمی‌تواند به شکل کامل تغییرات و سیالیت معنی «تجربه زیسته»ی ما در تعامل با دیگران و چیزها را بازتاب دهد.

با این حال، این قضیه که معنی برآمده از «تجربه زیسته»ی نشئت گرفته از تعامل مستقیم ما با جهان بیرون نمی‌تواند در قالب‌های گفتمان‌های برساخته جلوه متنی به خود بگیرد و روایت شود دلیل نمی‌شود که در ادبیات شاهد بیان چنین تجارب بلافصل و بی‌واسطه‌ای نباشیم. نوشته‌های پروست^۱، ناتالی ساروت^۲، ویرجینیا وولف^۳، داستایوفسکی^۴ و بسیاری دیگر از نویسندگان، با داشتن نگاه و بینشی پدیدارشناختی، هر یک اشکال نگارشی را مطرح کرده‌اند که می‌توان آن‌ها را «گفتمان‌های تجربه زیسته» نامید. هر چند بدیهی است که این گفتمان‌ها متمایز از خود امر زیسته تجربی هستند، به هر شکل می‌توانند سیالیت و جنبش حسی امر زیسته را به نوعی بازتاب و پویایی تعامل با جهان را انعکاس دهند، به گونه‌ای که ما نیز به مثابه خوانشگر در مقابل

1. Marcel Proust

2. Nathalie Sarraute

3. Virginia Woolf

4. Fyodor Dostoyevsky

این گونه از متون خود را در جریان نطفه بستن معنی در آن امر زیسته شریک می‌دانیم. اما ادعای ما این است که برای ایجاد نشانه‌شناسی وجودشناختی با دورنمایی پدیدارشناختی که بتواند به مسئله معنی به مثابه تجربه زیسته پردازد دستور زبان روایی نشانه‌شناسی کلاسیک، الگوهای نشانه‌شناسی احساسات مطرح شده در کتاب نشانه‌شناسی احساسات و یا طرحواره تنش^۱، هیچ کدام، ابزار مناسبی فراهم نمی‌کنند. می‌دانیم پایه و بنیاد دستور زبان روایی مبتنی بر این فرضیه است که بر اساس آن تمام جریانات و زنش‌های احساسی که برای سوژه‌ها پیش می‌آید تنها به عملیات «گسست» از موضوعات ارزشی (نداشتن)^۲ و یا «پیوست» به آن‌ها مربوط می‌شود (داشتن)^۳. چنین برداشتی ضرورتاً اعتقاد به فضای تعاملی بسته‌ای را ایجاد می‌کند (مثلاً، یک داستان) که در درون آن آنچه را سوژه‌ای از دست می‌دهد لزوماً سوژه دیگری مالک می‌شود.^۴ کتاب نشانه‌شناسی احساسات نیز همان دستور زبان روایی را که بر کنش کنشگران پیاده می‌شد (در نشانه‌شناسی کلاسیک روایی) بر احساسات آن‌ها پیاده می‌کند (نمونه آن را در احساسی مانند یأس در سطور بالا مشاهده کردیم). نشانه‌شناسی تنش^۱ نیز ابزاری به دست می‌دهد (طرحواره تنش^۱) که صرفاً درجه شدت و ضعف و یا گستره هر پدیده را تجزیه و تحلیل می‌کند، بدون آنکه در خصوص ویژگی‌های کیفی معنی که به ناگاه سوژه را در بر می‌گیرد چیزی به ما بگوید. از همین رو، نیاز به کامل کردن دستور زبان روایی و تنش^۱ در قالب یک نظریه به شدت احساس می‌شد، نظریه جدیدی که بدون اینکه به دنبال نفی مفاهیم و الگوهای کلاسیک باشد، به دنبال غنی کردن آن‌ها باشد. این غنی‌سازی را می‌توان در گذر از بیرونی‌ترین چیز سوژه، یعنی «متن» در ویژگی عینی آن، به درونی‌ترین چیز سوژه، یعنی «تجربه»

1. Shéma tensif

2. Disjonction

3. conjonction

۴. کتاب معنا به مثابه تجربه زیسته به تفصیل به این بحث پرداخته است.

زیسته»ی معنی، آن گونه که آن را از درون حس می‌کند، جست‌وجو کرد. همان گونه که ذکر شد، در این راه مفاهیم جدیدی ایجاد می‌شوند که از میان آن‌ها می‌توان به «امر حسی»، «وحدت»، «تطبیق»، «تحقق دوسویه»، «حضور» و «هم - حضوری» اشاره کرد.

از بین موضوعاتی که تأثیر بسزایی در این چرخش روش‌شناختی داشتند می‌توان به اثر آخر گرماس، یعنی در باب نقصان معنا^۱ و همچنین تأثیرپذیری از پدیدارشناسان خصوصاً فرانسوی، از جمله سارتر^۲ و مرلو پونتی^۳، اشاره کرد. این تأثیرپذیری سبب شد که در نشانه‌شناسی این باور به وجود آید که جدا از چرخش ابژه‌ها در دستان سوژه‌ها، که می‌توان آن را صرفاً بر اساس «مالکیت» تعریف کرد، تعاملات دیگری وجود دارد که نه بر اساس «مالکیت» و تملک ابژه‌ها توسط سوژه‌ها بلکه بر اساس «وحدت» سوژه و ابژه تعریف می‌شوند، تعاملاتی که از منظر نشانه‌شناسی با دورنمای پدیدارشناختی قابل تجزیه و تحلیل‌اند.

در دستور زبان روایی کلاسیکی که مبتنی بر چرخش ابژه‌ها در دستان سوژه‌ها است ابژه‌ها دارای ارزشی کارکردی‌اند و صرفاً در راستای برنامه‌های ازپیش‌تعیین‌شده سوژه‌ها قرار دارند. ابژه و سوژه کنشگرانی فاقد ویژگی‌های مادی و جسمی هستند. سوژه شناختی است و ابژه را در راستای اهداف ازپیش‌تعیین‌شده و مطابق با برنامه به کار می‌گیرد.

از این رو، نظام ارتباطی نظامی «تملکی» و صرفاً مبتنی بر «داشتن» و «نداشتن» است. در واقع، نظام ارتباطی یک‌سویه است، آن گونه که ابژه به سوژه فرو کاسته می‌شود. برعکس، در نظام مبتنی بر «وحدت»^۴ و «تطبیق»^۵، که برای اولین بار توسط اریک لاندوفسکی^۶ معرفی می‌شود (و این کتاب به تبیین و تفسیرها و پیاده‌سازی‌های او می‌پردازد)، ابژه تنها با ارزش کارکردی خود تعریف نمی‌شود، بلکه با ویژگی‌های مادی

1. *De l'imperfection*

2. Sartre

3. Merleau Ponty

4. Union

5. Ajustement

6. Eric Landowski

و جسمی خود مورد نظر قرار می گیرد. از سوی دیگر، سوژه نیز تنها سوژه‌ای شناختی به حساب نمی آید، بلکه سوژه‌ای است تن دار و دارای توانایی ادراکی - حسی ویژگی‌های مادی آنچه با آن در تعامل قرار می گیرد. اینجا نظام تعاملی مبتنی بر «تملک» (تملک ابژه توسط سوژه) نیست، بلکه بر اساس «وحدت» تعریف می شود. در این ارتباط با تعاملی مبتنی بر «هم - حضوری» سوژه و ابژه مواجه هستیم. این نظام تعاملی دوسویه است و در آن استقلال دو طرف تعامل حفظ می شود.

از این تعامل فعال، دوسویه، و تن به تن ناشی از هم - حضوری دو طرف تعامل احساساتی شکل می گیرد که لاندوفسکی آن‌ها را «احساسات بی نام» می خواند، عبارتی که عنوان یکی از اصلی ترین آثار او، یعنی احساسات بی نام^۱، نیز هست. جالب این است که رد این عبارت را باید در کتابی از ژرژ سیمل^۲ با عنوان فلسفه ماجراجویی^۳ دنبال کرد، آنجایی که سیمل این احساسات را تنها برآمده از هستی - در - جهان ما می داند، احساساتی که برآمده از رودروی تن به تن ما با جهان حسی و مادی اطراف است و زبان نمی تواند بر آن‌ها نامی بگذارد (اریک لاندوفسکی، ۲۰۰۴: ۹).

لاندوفسکی معتقد است تا قبل از سال‌های هشتاد نشانه‌شناسی صرفاً دل مشغول «احساسات بانام» و تعریف شده بوده است. احساسات بانام از منظر لاندوفسکی احساساتی اند که می توان با همان واژه‌های دستور زبان روایی به آن‌ها نگاه و تحلیل مدالی از آن‌ها ارائه کرد. به تعبیر دیگر، در این نوع از احساسات لحظه احساس لحظه‌ای است که بعد از کنش ظاهر می شود، بنابراین، احساس محصول نتیجه وضعیت مدالی پیش فرض شده است. تحلیل‌هایی که گرماس و فونتانی در کتاب نشانه‌شناسی احساسات از احساساتی مانند ترس، حسادت و خساست مطرح می کنند تحلیل‌هایی

1. *Passions sans nom*

2. Georges Simmel

3. *La philosophie de l'aventure*

مبتنی بر افعال مدالی هستند. برعکس «احساسات بانام»، «احساسات بی‌نام» محصول و نتیجه یک «فرایند» و «پروسه» (و نه حالت) هستند که بین سوژه تن‌دار و ابژه با «ویژگی‌های مادی» به صورت تن‌به‌تن در جریان است، تعاملی که تنها مبتنی است بر جریان ادراکی - حسی که بین دو کنشگر در گیر در تعامل می‌گذرد.

همه بحث این است که لاندوفسکی در اثر خود، احساسات بی‌نام، برای جا انداختن نظام معنایی جدیدی که معرفی می‌کند و برای توجیه ترکیب «احساسات بی‌نام»، علاوه بر متن سیمل، به متون پدیدارشناسانی مانند سارتر، مرلو پونتی و ادبایی مانند پروست، ژنیاسکا و فیلسوفانی مانند شوپنهاور^۱ و بوبر^۲ نیز متوسل می‌شود، اندیشمندانی که همگی به نوعی در حوزه فلسفه و ادبیات از ارتباط بی‌واسطه و مبتنی بر هم - حضوری سوژه و ابژه سخن گفته‌اند، ارتباطی که در آن سوژه جهان ابژه‌ها را به جهانی کاربردی تقلیل نمی‌دهد، بلکه، برعکس، با ابژه‌ها، به مثابه یک هم - سوژه با ویژگی‌های مادی، تعاملی فعال و دوسویه برقرار می‌کند. متونی که در متن لاندوفسکی طنین انداز هستند، به نوعی همه از احساساتی سخن می‌گویند که تنها برآمده از «هستی - در - جهان» ساده‌ما هستند، یعنی برآمده از تعامل پویا بین تن سوژه‌ها و واقعیت‌های مادی و جسمی ابژه‌های جهان بیرونی، که دیگر با دستور زبان مدالی قابل توصیف و تعریف نیستند، بلکه صرفاً با توانش ادراکی - حسی سوژه‌ها توصیف پذیرند.

یکی از آثار وردهای این نظام تعاملی، قبل از قرار گرفتن آن در الگوی نظام‌های لاندوفسکی، به عنوان یکی از نظام‌های معنایی (که به تفصیل درباره آن صحبت خواهد شد)، در اندیشه پروست و در اثر او، در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته^۳، در جلد طرف خانه سوان، به شکلی نظام‌مند دیده می‌شود. پروست عبارت «جهان به مثابه حضوری

1. Schopenhauer

2. Buber

3. *À la recherche du temps perdu*

واقعی» را به کار می‌برد، یعنی برداشتی از جهان که بر اساس آن جهان نه با فاصله و به شکل عقلانی بلکه با اصل مبتنی بر هم - حضوری و امر حسی معنی می‌دهد. زمانی که مارسل، قهرمان پروست، رودرروی درختچه‌ای قرار می‌گیرد، بین آن‌ها ارتباطی شکل می‌گیرد که نمونه بسیار خوبی برای ارتباط مبتنی بر وحدت است.

لاندوفسکی در اثر خود، احساسات بی‌نام، به دو نظام ارتباطی سوژه با جهان چیزها، یعنی ارتباط مبتنی بر «تملک» و تعامل مبتنی بر «وحدت»، از منظر شوپنهاور اشاره می‌کند. او آن نظام تعاملی با فاصله با جهان چیزها - یعنی آن نگاه مشاهده‌گری را که با فاصله و با واسطه قوانین را رمزگشایی می‌کند و بر جهان و طبیعت حاکم است - را به اصطلاح معروف شوپنهاور، یعنی «نظام مفهومی»^۱، ارتباط می‌دهد، آنچه این فیلسوف به آن «نظام شناخت مشترک از چیزها» می‌گوید. در تضاد با این ارتباط، شوپنهاور آن تعامل بی‌واسطه و تن‌به‌تن برآمده از هم - حضوری و هم - آمیزشی سوژه و ابژه‌های جهان بیرونی را نظام «ایده»^۲ می‌نامد، نظامی که در راستای نظام «وحدت - تطبیق» لاندوفسکی قرار دارد. شوپنهاور نظام «ایده» را نظامی خارج از هر گونه اراده می‌داند، یعنی آنجا که سوژه از کشف ارتباطات بر اساس قوانین منطق و عقل سر باز می‌زند، و با نظاره‌ایده‌های جهان بیرونی و غور در آن‌ها خود را مسحور و مجذوبشان درمی‌یابد، و از آن لحظه به بعد است که او شکوفا می‌شود و آرام می‌گیرد.

اما در خصوص سارتر باید گفت که ارتباط بینامتنی‌ای که بین اثر لاندوفسکی و هستی و عدم^۳ سارتر وجود دارد، هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ مفهومی و کیفی، بسیار پررنگ‌تر از بقیه است. در بخشی از کتاب احساسات بی‌نام، یعنی «از نظام تملک تا نظام وحدت»،

1. Régime du concept

2. Idée

3. L'Etre et le néant

لاندوفسکی ضمن اشاره به این مسئله که می‌توان گذر از نظام «تملک» به «وحدت» را اساساً گذر از «کارکرد»^۱ به «تجربه»^۲ دانست، یعنی گذر از بینشی اقتصادی و انتفاعی به برداشتی اگزیستانسیل از جهان، این گذر را به شدت نزدیک به دو شکل ارتباط با جهان می‌داند که سارتر در هستی و عدم مطرح می‌کند. سارتر در اثر خود این گذر را گذر از «میل ساده به ابژه» به «میل وحدت با ابژه» تعریف می‌کند، یعنی، از یک سو، «میل ساده به ابژه» ارتباطی است که در آن دو طرف استقلال جوهره‌ای خود را حفظ می‌کنند، ارتباطی که طی آن دو طرف برای مدتی ارتباطی خارجی را تجربه می‌کنند، آن‌سان که ابژه مورد تملک سوژه و سوژه به شکل واقعی و درونی از این ارتباط متأثر نمی‌شوند، و از سوی دیگر، «میل وحدت با ابژه» با ارتباطی درونی تعریف می‌شود.

می‌بینیم بنیاد نظام «وحدت - تطبیق» مطرح شده توسط لاندوفسکی در اثر احساسات بی‌نام نه تنها ریشه در متون دیگر دارد بلکه این تأثیر چنان است که این نشانه‌شناس نام بعضی از بخش‌های اثر خود را بر پایه نقل قول‌هایی که از دیگر نویسندگان می‌آورد انتخاب می‌کند.

نام یکی از بخش‌های احساسات بی‌نام عنوان کوتاه «داشتن و بودن» است، عنوانی که در عین موجز بودن، از یک سو به نظام مبتنی بر «داشتن» مبتنی بر جدایی سوژه و ابژه اشاره دارد، یعنی همان نظام تملکی که سوژه ابژه را به خود فرو می‌کاهد، و از سوی دیگر به «بودن»، که اشاره‌ای است به نظام وحدت با ابژه و برداشتی اگزیستانسیل از جهان.

جالب این است که این عبارات و واژه‌ها واژه‌هایی هستند که سارتر به کرات در اثر خود به کار می‌گیرد. لاندوفسکی به صراحت بیان می‌کند که می‌توان در عبارت فراموش شده‌ای که سارتر در هستی و عدم به کار برده است، یعنی عبارت «ارتباط مبتنی بر بودن»^۳،

اساس این چرخش از نظام معنایی مبتنی بر «مالکیت» به نظام مبتنی بر «وحدت» را جست‌وجو کرد.

درواقع، جدا از ارتباطات مبتنی بر مالکیت که سوژه‌ها را به هم پیوند می‌زند و یا آن‌ها را در مقابل هم قرار می‌دهد، خلاصه، مستقل از ارتباط بین سوژه‌ای مبتنی بر نظام «داشتن»، سوژه‌ها نوعی «ارتباط مبتنی بر بودن» را نیز با خود و با محیط اطرافشان زندگی و تجربه می‌کنند؛ یا، به تعبیر دیگر و با استفاده از عبارات مرلو پونتی، جهان قبل از اینکه به واحدهای مجزا و مستقل دارای ارزش و معنا تجزیه شود، یعنی ویژگی‌هایی خاصی که به خواست تملک و میل تصاحب ما عرضه می‌شود، بر ما به مثابه یک کلیت معنادار که بر حواس ما عرضه می‌شود «حاضر» می‌شود، و این «هستی - در - جهان» ما است که در ارتباط با دیگری و، به شکل کلی، در ارتباط با واقعیتی که محصورمان کرده است معناسازی می‌کند. در این قالب هستی‌ابژه‌ها دیگر بر اساس ویژگی‌های کاربردی که در راستای برنامه‌های ازپیش تعریف‌شده سوژه‌ها است تعریف نمی‌شود. آن‌ها دارای ویژگی‌های مادی و حسی هستند، ویژگی‌هایی که سوژه‌هایی که خود دارای «تن» هستند (آنچه در نظام روایی کلاسیک فاقد آن بودند) با آن‌ها وارد تعاملی فعال و پویا می‌شوند. درواقع، سوژه‌ها که در نظام روایی، در بهترین صورت، سوژه‌هایی آگاه و باهوش به حساب می‌آمدند، سوژه‌هایی که قادر به شناخت، قضاوت، تصمیم‌گیری، و ارزیابی بافاصله و از بیرون بودند، تبدیل به سوژه‌هایی حسی (حس آگاه) می‌شوند، سوژه‌هایی حساس و گیرنده ویژگی‌های ادراکی - حسی آنچه در اطرافشان وارد تعامل با آن‌ها می‌شود. از این رو، به محض اینکه کنشگری در حد دریافت حسی دیگری یا غیری که در برابر او قرار می‌گیرد باشد، یعنی در حد اینکه بتواند طریق هستی - در - جهان او را از درون دریافت و حس کند، راه برای برقراری شکل خاصی از ارتباطات که دیگر ناشی از نظام تملکی سوژه و ابژه نیست گشوده می‌شود، ارتباطاتی که می‌توان

آن‌ها را برآمده از منطق «وحدت» دانست. در این گونه از تعاملات هرگز هویت‌ها از میان نمی‌رود، بلکه با وارد شدن آن‌ها در ارتباطی مستقیم و تعاملی پویا به نسبت حساسیت متقابل با شکوفایی آن‌ها مواجه می‌شویم. در واقع، وحدت هرگز «یکی شدن» و ذوب یکی در دیگری نیست. از این رو، اساساً حالتی پایدار نیست، بلکه گونه‌ای تعاملی است، یعنی گونه ساخت معنی، که در آن طرف‌های درگیر در تعامل، در بهترین شرایط، و «با هم»، به شکل پویا و با «تطبیق» متقابل و دوسویه کلیت واحد جدیدی را شکل می‌دهند، کلیت بدیعی که در آن هر یک از دو طرف شکل ویژه‌ای از شکوفایی و هستی - در - جهان خود را تجربه می‌کند.

مکمل بودن این دو منطق، یعنی منطق مبتنی بر «مالکیت» در دستور زبان روایی و منطق «وحدت»، این امکان را فراهم می‌آورد که عناصر تشکیل دهنده توانش نشانه‌شناختی نه تنها توانش مدالی (مربوط به چهار فعل «خواستن»، «توانستن»، «دانستن» و «بایستن») بلکه توانش ادراکی - حسی سوژه‌های مورد تجزیه و تحلیل را مورد نظر قرار دهد. مهم این است که دوگانگی این دو توانش می‌تواند در مورد فراسوژه‌ها^۱ که خود نشانه‌شناسان باشند نیز پیاده شود. اینجا بحث در خصوص امکان «نشانه‌شناسی وجودشناسی» و «گزستانسیل» نیز مطرح می‌شود، زیرا این حوزه از نشانه‌شناسی تنها زمانی مطرح می‌شود که بتواند ارتباطی دیالکتیکی، پویا و بی‌واسطه با آنچه تجزیه و تحلیل می‌کند برقرار کند، یعنی هم مبتنی بر «وحدت» (بر اساس نظام ارتباط حسی) و هم مبتنی بر نگاهی بافاصله و از بیرون (بر اساس منطق دستور زبان روایی و تنشی). اما مسئله در خصوص نظام «وحدت» این است که ما با تشکیل کلیتی واحد با دیگری، با هر شکل و جایگاه تعریف شده‌ای (سوژه انسانی، متن، اثر یا

۱. منظور سوژه‌هایی هستند که سوژه‌ها را تجزیه و تحلیل می‌کنند. اینجا منظور نشانه‌شناسان هستند.

۲. در این مورد می‌توانید به بخش آخر کتاب معنابه مثابه تجربه زیسته مراجعه کنید.

منظره)، به گونه دیگری از «شناخت» برسیم. در واقع، همان گونه که گفته شد، موضوع این است که با آن دیگری غیر به مثابه «سوژه» ای دارای توانش ادراکی - حسی وارد تعامل شویم و از این رو از آن شناختی درونی، شهودی و بی واسطه داشته باشیم.

کتابی را که در دست دارید می توان به نوعی تکمیل کننده کتاب قبلی نگارنده، معنا به مثابه تجربه زیسته، دانست. ویژگی متمایز این کتاب این است که پایه و اساس آن بر توصیف و تبیین نظام معنایی «تطبیق» لاندوفسکی گذاشته شده است، نظامی معنایی که از منظر نگارنده اساس اندیشه و نظریات این نشانه شناس فرانسوی را شکل می دهد. به دلیل اهمیت نظام های معنایی «برنامه مداریت»^۱ و «مجاب سازی»^۲، که در کنار نظام های معنایی «تطبیق» و «تصادف»^۳ الگوی نظام های معنایی لاندوفسکی را شکل می دهند، و همچنین از آنجا که فصل اول کتاب حاضر، ضمن دنبال کردن رد نظام «تطبیق» در حوزه های متفاوت، به شکل ایجابی و سلبی به توصیف و تبیین ارتباطات بین این نظام های معنایی می پردازد، نگارنده مفید دانست که این نظام های معنایی را، همان گونه که در بخش ابتدایی کتاب معنا به مثابه تجربه زیسته آورده شده بود بیاورد تا خواننده عزیز با فهم ژرف تری از این نظام های معنایی و مفاهیم وابسته به آن ها کتاب را مطالعه کند. مضمون مشترک بخش های فصل اول کتاب نظام معنایی «تطبیق» است، که چونان بندی که از میان آن ها گذر کرده باشد آن ها را به یکدیگر پیوند می زند. در فصل اول کتاب رد نظام معنایی «تطبیق» در اندیشه لاندوفسکی در زمینه ها و حوزه های متفاوت، در نوشته های او، دنبال شده است. زمینه ها و حوزه های ردیابی بسیار متنوع اند، از جنگ گرفته تا مکالمه و گفت و گو، از پراتیک های روزمره گرفته تا مدیریت شرکت ها و روش های آموزشی.

فصل دوم کتاب به مسئله هویت و ارتباط آن با وجوه غیریت می‌پردازد. از آنجا که بعد از سوسور این باور تثبیت شده است که در زبان تفاوت بین واحدهای گوناگون است که آن‌ها را در ارتباط همبسته با یکدیگر تعریف می‌کند، یعنی اینکه اساساً معنای واحدها به شکل جوهرهای و ایجابی در خود واحدها نیست بلکه معنا جنبه سلبی و افتراقی دارد، و همچنین از آنجا که جهان، به مثابه جهانی بامعنا، باید به شکل کلیتی مفصل‌بندی‌شده در نظر گرفته شود، یعنی جهان به مثابه نظامی از ارتباطات که در آن معنای چیزها حاصل نمی‌شود مگر با بازشناسی یک اختلاف و «تفاوت»، همین مسئله در خصوص سوژه («من» یا «ما») و هویت او نیز صادق است، سوژه‌ای که او نیز نمی‌تواند خود را تعریف کند مگر با «تفاوت»، تفاوت با «او» (با «دیگری»). از همین رو، آنچه هویت «من» را شکل می‌دهد تنها با روشی انعکاسی، که با آن خود را تعریف می‌کنم، حاصل نمی‌شود، بلکه با روشی ارتباطی، که با آن خود را از وجوه غیریت دیگری جدا می‌بینم، به دست می‌آید. به هر شکل، چه در سطح فردی و چه در آگاهی جمعی، حس هویت لزوماً در گیر غیریت و دیگربودگی بر ساخته است. بنابراین، تمرکز فصل دوم کتاب بر معرفی الگوهای گذاشته می‌شود که در آن‌ها لاندوفسکی ارتباط همبسته استراتژی‌های هویت اجتماعی (استراتژی‌های رفتاری گروه مرجع به نسبت دیگری غیر) و یا سبک‌های زندگی متفاوت (سبک رفتاری دیگری غیر به نسبت گروه مرکز مرجع) را مورد واکاوی قرار می‌دهد.

چهار نظام معنایی

اساساً در نشانه‌شناسی روایی کلاسیک شاهد دو شکل تعاملی هستیم: یکی نظام معنایی «عمل»^۱ یا، همان‌سان که در خطوط بالایی ذکر شد،